

## شفق محمد حسینی

۲

لیوان‌های خانوات  
بوی مس گرفته است  
در دست‌های اسبی چموش  
که می‌تازد  
با موهای بلوطی  
و کلاهی سیاه.

بیدار می‌شوی  
و فکرهایت را می‌ریزی  
به لیوانی خالی  
و آرام آرام  
می‌جوی دندان‌های اسب خانگی‌ات را.

۳

شبیبه شده‌ام  
به همه‌ی آدم‌هایی که نبوده‌اند  
در قصه‌ی تمام کتاب‌هایی که  
همیشه خوانده‌ای.

لکنت گرفته است  
بلوط کال این قصه  
که هی گیر می‌کند  
زیر دندان‌های اساطیری‌ات.

به گل نشسته است  
زورقی کوچک و سربه‌زیر  
در چشم‌هایی دندان‌گیر  
زیر میزی که پایه‌هایش همیشه غمگین است.

۱

قرمز پوشیده بودم که آمدی  
در کلمه‌های پیاده‌رو  
هوا سیاه می‌شد  
و دستانت می‌لرزید.

پله‌ها تمام نمی‌شدند  
رنگ موهایم بلوطی‌تر می‌شد  
و چشمانت  
وقیح‌تر.

همیشه چیزی پنهان می‌ماند  
زیر شالی قرمز  
یا دستکش‌های پشمی زمستانی  
که هنوز نیامده.

به هم ریخته بودی که آمدم  
با لبخندی گنگ  
و دستانت که سلام می‌دادند  
و هوا که سیاه پوشیده بود.